

بودند - لشکر بملتان کشید - و هزار و چهار صد کشتی در آب انداخت -
 که بر هر کشتی سه شاخ آهنی که یکی در پیش و در هر پهلو یکی بود -
 و بر هر چیز که پیش می آمد میخوردند درهم می شکستند - و در هر
 کشتی بیست نفر کماندار نطف انداز گذاشته از آب سیحون باستیصال
 جتان رفت - جتان واقف شده بروایتی چهار هزار و بروایتی هشت هزار
 کشتی در آب انداخت - چون طرفین بهم رسیدند و جنگ در پیوست -
 هر کشتی که پیش می آمد و بر کشتی سلطان میخورد - بار می شکست
 یا غرق میشد - تا همان طور شد که سلطان مظفر و منصور بغزنین آمد * در
 سنه ثمان عشر و اربعمائنه امیر طوس^(۱) ابو العزب ارسلان را تا مردنسا و ابیورد
 روانه گردانید - تا امیر ترکمانان دشت قپچاق را بدست آورد - امیر
 طوس بعد از مصاف بسیار عاجز آمده سلطان را بمدد طلبید - سلطان
 بذات خود توجه نموده آن قوم را مستاصل ساخت - و از آنجا به ری رفته
 خزاین آنجا را بدست آورد - و باطنی و قرامطه آنملک را بعد از اثبات
 بقتل آورد - ری و اصفهان بامیر مسعود داده بغزنین آمد - علت دق بهم
 رسانیده بود - روز پنجشنبه بیست و سیوم ربیع الاخر سنه احدى و عشرين
 و اربعمائنه در گذشت - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ * مدت سلطنت او سی و پنج سال
 بود - گویند هنگام سكرات خزاین و اموال نفیسه را طلب نموده بنظر
 در آورد - حسرت بسیار خورده دانگی از آن بکسی نداد - و در
 عمر خود دوازده بار سفر هند نموده جهاد کرد - و بمحمود غازی
 اشتهار یافت *

(۱) صاحب تاریخ فرشته می گوید که سلطان محمود - امیر طوس ابو العزب

ارسلان را نامزد نایوردونسان گردانید ۱۲ مصحح *

ذکر سلطان محمد بن سلطان محمود

جلال الدوله و جمال الملکه محمد بن سلطان محمود بعد از پدر بر تخت سلطنت نشست - و برادران و غلامان شوریده - مدت سلطنت و ایام حکومت او به پنجمه نرسید - چون دلهای خلائق بسلطنت شهاب الدوله امیر مسعود مایل بود - پنجمه روز بعد از وفات سلطان محمود امیر ایاز - با غلامان اتفاق رفتن نزد مسعود کردند - و قسم خوردند - و کسی نزد علی دایه فرستاده او را با خود یار ساختند - و بطویل آمده بر اسپان خاصه سوار شده راه بهمت پیش گرفتند - امیر محمد - سوندیرای هندو را بدعاقب ایشان فرستاده بایشان رسید - جنگ در پیوست - سوندیرای و بسیاری کشته شدند - علی دایه و غلامان هم چنان بتعجیل میرفتند - تا در نیشابور بامیر مسعود رسیدند - چون امیر مسعود سوار شده بجانب بسنت بر آورد - و سرداران لشکر امیر محمد را برده در قلعه نشانیدند - و امیر یوسف و علی حاجب و امرا خزاین را برداشته سوی امیر مسعود رفتند - و در هرات رسیدند - و حکومت او پنجمه بود چنانکه ذکر رفت *

ذکر سلطان مسعود بن سلطان محمود

چون علی ایاز و علی دایه بنیشابور نزد مسعود رفتند - ابو سهیل مرسل ابن منصور بن افصح کردیزی لوائی از قادر بالله عباسی بجهت او آورد - و علی حاجب نیز با خزاین درینوقت رسید - و از نیشابور بهرات و بلخ رفت - و ابو القاسم احمد بن حسن میمندهی را که بحکم سلطان محمود در کالجور محبوس بود - بیرون آزرد و وزارت داد - و بامیر

حسن بیگ منکال شکایت برادر کردند - میر حسین بن عالی آن امیر مکران (۱) که از برادر شکایت آورده بود - میر قلش فراش را فرمان داد - تا انتقام او از برادر کشید - و او را بحکومت مکران رسانید - و از بلخ بغزنین آمد - و آهنگ صفاهان روی نمود - در هرات مردم سرخس و باورد (۲) از ترکمانان استرآباد نایبند - امیر ابو سعید (۳) عبدوس بر سر ایشان تعیین شده جنگ کرد - و باز گشت * در سنه اربع عشرین و اربعمائه قلعه سرسین (۴) در کشمیر فتح نمود * و در خمس عشرین و اربعمائه قصد آمل و ساری نمود - کالنجار امیر مازندران خطبه و سکه بنام امیر مسعود کرد - و پسر خویش بهمن و برادر زاده خود شیرویه بن سرخاب را بگورگان فرستاد - امیر مسعود از آنجا روی بغزنین آورد - چون نیشابور رسید و نظم ترکمانان شنید - بکنغدی را باسترآباد بر سر ایشان فرستاد - معامله بحرب انجامید - بکنغدی اول ترکمانان را شکست داد - و استرآباد را گرفت - آخر ترکمانان ننگهای کوه را گرفته از کمین بر آمدند - حسین بن علی امیر گشت - بکنغدی گریخته نزد سلطان رفت - چون بغزنین آمد - لشکر بر سر احمد بن التیکین

(۱) صاحب تاریخ فرشته واقعه مکران را بطوری دیگر بیان کرده ملاحظه کنید اینکه در سنه اندین و عشرین و اربعمائه والی مکران فوت شده - از وی دو پسر ماندند یکی ابوالعساکر و دیگری عیسی - عیسی ولایت پدر را منصرف شد - و ابوالعساکر از مذارمت برادر عاجز آمده روی بدرگاه سلطان مسعود آورده - سلطان مسعود لشکری همراه او کرد و بالاخر عیسی کشته شد - و ابوالعساکر بر بلاد مورنی رسیده خطبه و سکه بنام سلطان مسعود گردانید ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته داد آورد می نویسد ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته می نویسد که سلطان - عبدالرئیس بن عبدالعزیز را بر سر ترکه دان تعیین نمود ۱۲ مصحح *

(۴) صاحب تاریخ فرشته نام قلعه را سوسنی ذکر کرده ۱۲ مصحح *

فرستاد - بعد از محاربات احمد بمنصوراً سند گرفت - و هر کس از لشکر او بدست آمد - گوش و بینی می بریدند - احمد میخواست از آب سند عبور نماید - اتفاقاً آب سیل او را در بود و غرق شد - چون آب او را بکنار انداخت - سر او را بویده نزد مسعود در آوردند * و در سنه سبع و عشرين و اربعمائه کوشک نو با تمام رسانید - و تخت مرصع دران کوشک بنهاد - و تاج مرصع زرین بوزن هفتاد من از آنجا آویخت - و بران تخت نشسته تاج بزنجیر طلا آویخته را بر سر نهاد و بار عام داد - درین سال امیر موردون را بحکومت بلخ نامزد کرد - و لشکر بسونی پت و دیگر بلاد هندوستان فرستاد - و بدخانها را خراب کرد - و امیر ابوالمحمود ابن مسعود را بحکومت لاهور فرستاده خود بغزنین آمد * و در سنه ثمان و عشرين و اربعمائه بجهت فساد ترکمانان استرآباد ببلخ آمد - ترکمانان فرار نمودند - مقارن این حال خبر رسید - که قدر خان و رعایا از نور نگین که بجای او نشسته تنفر دارند - ازین جهت ماوراءالنهر شوریده است - امیر مسعود از آب جیحون گذشت - کس بجنگ پیش نیامد - درین اثنا از خواجه احمد ابن محمد بن عبد الصمد وزیر بلخ نامه رسید - که داؤد ترکمان آمده و من قاب مقاومت او ندارم - از آنجا ببلخ آمد - داؤد گریخته بجرجان رفت - و مردم از علی تقندری که قلعه محکم دران نواحی داشت - شکوه نمودند - قلعه او را مستخر کرده علی تقندری را بردار کشید - ترکمانان کس فرستاده التماس تعیین چراگاه نمودند - کس امیر رفته تعیین آن نمود - و نوشته از بیغو سردار ایشان گرفتند - که من بعد ارتکاب اعمال ناشایسته ن نمایم - و بهرات توجه نمود - در راه ترکمانان بر اردوی امیر مسعود

(۱) در تاریخ فرشته می گوید که فرزند خویش ابوالمجدود را حاکم لاهور

ساخته طبل و عام داد و بغزنین مراجعت نمود ۱۲ تصحیح *

قاخست آوردند - و اکثری کشته شدند - سرهای ایشان را نزد بیغو فرستاد - بیغو عذر خواهی نمود - درین حال مردم باورد (۱) - قلعه خود را بترکمانان دادند - آنحصار را مفتوح ساخته مردم آنجا را بقتل رسانید - و بنیشابور آمد * در ثلاثین و اربعمائه بقصد طغرل ترکمان به ابیورد (۲) رفت - طغرل فرار نمود امیر از راه مهته بسرخس آمد - و رعایا آنجا را که خراج نمیدادند قذیبه نمود - و حصار آنجا ویران کرد * و در هشتم رمضان احدی و ثلاثین و اربعمائه لشکر ترکمانان راه بر امیر مسعود گرفتند - مصافی عظیم روی داد - لشکر غزنین پشت بدشمن دادند - سلطان بمردی خود از آن مهلاکه برآمد - در مرو جمعی باو پیوستند - بغزنین آمد - و جمعی که نامردی نموده بودند - مثل علی دایه و حاجب بزرگ و بکتغدی را گرفته مصادره کرده بقلاع هند فرستاده بند کرد - و همه دران بند بمردند - و لشکر بر سر بعضی ولایات فرستاد - و خزاین سلطان محمود را برداشته روانه هند شد - و هم از راه فرستاد که امیر محمد برادر او که در قلعه یرغند محبوس بود - پیش او آرند - چون برباط ماریکله (۳) رسید - غلامان او بخزانه رسیده غارت کردند - درینوقت امیر محمد بآنجا رسید - غلامان چون دانستند که این قعدتی از پیش نمیروند - مگر آنکه امیر دیگر باشد - بضرورت محمد را ببادشاهی قبول کردند - و بر سر امیر مسعود هجوم آوردند - و دران رباط حصارى شدند - روز دیگر او را بر آورده بند کردند - و بقلعه کبری (۴) بردند -

(۱) در تاریخ فرشته چنانکه قبل ازین ذکر شده باد آورد می نویسد ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته می گوید که در سنه ثلاثین و اربعمائه بقصد طغرل بیگ

سلجوقی بجانب باد آورد رفت ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته مار کله می نویسد ۱۲ مصحح *

(۴) در تاریخ فرشته نام قلعه کبری بدان نموده ۱۲ مصحح *

و در یازدهم جمادی الاول اثنین و ثلاثین و اربعمائه پیغام دروغ از زبان امیر محمد بکوئوال رسانیدند - که امیر مسعود را بکشد - کوئوال سر او را جدا کرده نزد امیر محمد فرستاد - امیر محمد بعد از گریه بسیار آن مردم را ملامت نمود *

ذکر شهاب الدین والدوله و قطب الملک ابو الفتح مودود بن مسعود بن محمود

چون خبر قتل پدر باو رسید - خواست - که باانتقام پدر بحصار ماریکله رود - ابو نصر احمد وزیر مانع آمده او را بغزنین آورد - و بعد از جمعیت مردم متوجه عم خود امیر محمد شد - چون بدینفور رسید - امیر محمد باستقبال آمد - و حرب در پیوست - و تمام روز جنگ بود - شب هر یک بمکان خود آمدند - امیر مودود در شبی که روز آن مصاف بود - کس نزد سید منصور که در لشکر امیر محمد بود فرستاده او را از خود ساخت - چون محتاربه در پیوست - سید منصور با امیر محمد همراهی نمود - فتح قرین حال مودود گشت - امیر محمد و پسر او اسپر گشته بقتل رسیدند - و درانجا شهری بنا نهاده بفتح آباد موسوم ساخت - و تابوت پدر و اقوام بغزنین آورد - و این فتح در اثنین و ثلاثین و اربعمائه بود * و در ثلث و ثلاثین و اربعمائه خواجه احمد بن عبد الصمد از وزارت عزل شد - و ابو طاهر محمد مستوفی وزیر شد - و خواجه احمد عبد الصمد درین سال در قلعه غزنین در حبس بمرد - و درین سال ابو نصر احمد را بحرب نامی بن محمد بن محمود فرستاد - و نامی را بکشت او مظفر شد * و در اربع و ثلاثین و اربعمائه لشکر بطحارستان بر سر ترکمانان فرستاد - ترکمانان فرار نموده لشکریان ببلخ آمده مسخر ساختند * و در خمس

و ثلثین و اربعمائه ابوعلی کوتوالِ غزنین محبوس شد - و آخر بر آمده دیوان و کوتوال غزنین شد * و در سبع و ثلثین و اربعمائه لشکر ترکمان بغزنین آمد - و رباط میوزا را غارت کرد - لشکر غزنین بر آمده بعد از محاربه قوکانان هزیمت نموده اکثری بقتل رسیدند - و طفل بچانب گرمسیر رفته آنولایت را غارت نمود - و طایفه سرخ کلاه را کشته و اسیر نموده لشکر بغور فرستاد - و حصار ابوعلی خبشرونی را که هفتصد سال بود کسی فتح نه نموده بود مفتوح ساخته ابوعلی را بغزنین آورد - و ترددات بسیار بولایت همدوستان نمود - آخر در بیست و چهارم رجب احدی و اربعین و اربعمائه از عالم رفت - ایام حکومت مودود بنه سال رسید - و پسرش محمد بن مودود بن مسعود را که سه ساله بود بسعی علی بن ربیع به سلطنت برداشتند - پنج روز رایها منقلب بود - علی بن مسعود را بر تخت نشاندند *

ذکر علی بن مسعود

چون علی بن مسعود بسلطنت رسید - عبد الرزاق بن احمد میمندی را نامزد سیستان کرد - بقلعه میان بست^(۱) و اسفزار که رسید - معلوم کرد - که عبد الرشید بفرموده امیر مودود درین قلعه محبوس است - او را از قلعه بر آورده ببادشاهی قبول کرد - ایام حکومت علی قریب سه ماه شد *

(۱) از تاریخ فرشته معلوم می شود که در قلعه که میان بست و اسفزار است

محبوس بود و از تاریخ حبیب السیر مفهوم می شود که در قلعه که میان بست و غزنین است مقید بود ۱۲ مصحح *

ذکر سلطنت سلطان عبد الرشید

عبد الرشید (۱) چون بحکومت رسید - باتفاق عبد الرزاق و دیگر امرا رو بغزنین آورد - علی بن مسعود جنگ نا کرده فرار نموده - عبد الرشید حاکم شد - و طغرل حاجب را که از برکشیدگان سلطان محمود بود - و بحکومت سیستان فرستاده بود - آمده عبد الرشید را با دیگر اولاد سلطان محمود بقتل رسانید - و دختر مسعود را در حبالة خود در آورد - روزی که بر تخت می نشست - بار عام داد - جمعی از پهلوانان - غیرت را کار فرموده او را پاره پاره ساختند - ایام حکومت او بچهار سال رسید *

ذکر ایالت فرخ زاد بن مسعود

چون طغرل بقتل رسید - امرا و اعیان فرخ زاد را از حبس بر آورده بر تخت نشانیدند - سلجوقیان درین حال در غزنین طمع نمودند - جرجیر بفرموده فرخ زاد بدفع ایشان کوشید - سلاجقه کاری نساختند - بار دیگر الپ ارسلان قصد غزنین کرد - و محاربات نمود - اکثر سرداران غزنین را اسیر نموده بخراسان آورد - چون شش سال در حکومت ماند - در گذشت *

ذکر سلطنت ابراهیم بن مسعود بن سلطان محمود

ابراهیم برادر فرخ زاد که بادشاه عادل زاهد عابد بود - قایم مقام او گشت - اکثر خطوط را خوب می نوشته - هر سال یک مصحف نوشته با اموال بسیار بمکه میفرستاده - آخر با سلجوقیان صلح کرده رو به هندستان

(۱) از تاریخ فرشته معلوم می شود که سلطان عبد الرشید بروایت صحیح پسر سلطان محمود غزنوی است ۱۲ مصحح *

آورد و اکثری از قلاع همد گرفت - از آن جمله شهری بود در نهایت آبادانی و متوطنان آنجا از نسل خراسانیان بودند - که افراسیاب از خراسان اخراج کرده بود - و صد هزار اسیر از آنجا بغزنین آورده بود - و در سنه احدى و ثمانین و اربع مائه فوت شد - حکومت او سی سال - و بقول صاحب البناکتی چهل و دو سال بوده *

ذکر سلطنت مسعود بن ابراهیم

مسعود بن ابراهیم بعد از پدر قایم مقام شد - و بسططان جلال الدین مخاطب گشت - و شانزده سال حکومت کرد - احوال او زیاده ازین بنظر نیامد *

ذکر سلطنت ارسلان شاه بن مسعود بن ابراهیم

ارسلان بعد از پدر جانشین شد - برادر خود را گرفته محبوس ساخت - مگر بهرام شاه که نزد سلطان سنجر رفته بود - سلطان سنجر چندانکه در باب بهرام شاه کنایات نوشت - ارسلان شاه قبول نمود - سلطان سنجر بر سر ارسلان شاه آمد - در یک فرسخی غزنین مضاف دادند - ارسلان شاه هزیمتی شد - سلطان سنجر چهل روز در غزنین بسر برده غزنین را به بهرام شاه سپرد - بعد از مراجعت سلطان سنجر - ارسلان شاه باز بر غزنین مستولی شد - بهرام شاه بقلعه بامیان رفت - و بمدد لشکر سنجر بغزنین آمده - ارسلان شاه جنگ کرده شکست خورد - و بدست در آمده بهرام شاه او را بگشت - مدت سلطنت او سه سال بوده *

(۱) صاحب بناکتی مقصود از ابوسایمان داؤد بن ابی الفضل محمد بناکتی است که کتاب روضة اولی الألباب فی تواریخ الأكابر و الأنساب از مصنفان او است
۱۲ مصحح *

ذکر سلطنت بهرام بن مسعود بن ابراهیم

بهرام پادشاه عادل زاهد بود - همیشه با علما صحبت میداشت -
 حکیم سنائی غزنوی مدّاح او بوده - و سید حسن غزنوی نیز مدّاح
 اوست - و این قصیده که این مطلع آنست - در روز جلوس
 او گفته گذرانید •
 * بیت *

ندائی برآمد ز هفت آسمان که بهرام شاهست شاه جهان
 و باز لشکرها بهندوستان کشید - و آنچه سلف او در تصرف داشتند - در
 تصرف گرفت - و یکی از امرای خود را که بضبط هندوستان گذاشته بود -
 بغی ورزید - در حوالی ملتان بعد از مضاف کلی آن حرام خور بقتل
 رسید - و سلطان بار دیگر بتخت سلطنت هندوستان برآمد - در سنه سبع
 و اربعین و خمس مائه از دنیا رفت - حکومت او سی و پنج سال بود •

ذکر سلطنت خسرو شاه بن بهرام شاه بن مسعود

خسرو شاه بعد از پدر بسلطنت رسید - چون علاءالدین حسن غزنوی
 متوجه غزنین شد - او گریخته بهندوستان رفت - و در لاهور بحکومت
 اشتغال نمود - چون علاءالدین حسن مراجعت نمود - خسرو شاه باز بغزنین
 آمد - چون غازان سلطان سنجر را گرفته متوجه غزنین شدند - خسرو شاه
 تاب مقاومت نیاروده بلاهور آمد - و در لاهور در سنه خمس و خمسين
 و خمس مائه درگذشت - مدت حکومت او از هشت سال زیاده نبود •

ذکر سلطنت خسرو ملک بن خسرو شاه

خسرو ملک بعد از انتقال پدر در لاهور جلوس یافت - و بحکم
 و حیا اقصاف تمام داشت - و ازین که بعیش و عشرت مشغول بود -

خللهای کلی در مملکت او پدید آمد * * نظم *

دوران تخت و ملک از خلل غم بود

که تدبیر شاه از شبان کم بود

چون سلطان معز الدین محمد سوم غزنین را تختگاه ساخته لشکر بجاذب
 هفت کشید - و نزدیک لاهور آمد - خسرو ملک امان طلبیده در سنه ثلث
 و ثمانین خمسمانه نزد او رفت - سلطان معز الدین او را بغزنین فرستاده
 شربت فنا چشاند - مدت حکومت او بیست و هشت سال - دولت در
 خاندان غزنویان سپری شد - و سلطنت از ایشان انتقال نمود * درین مقام
 ذکر غوریان و ما بقی سلاطین دهلی لازم بود - چون خان خاندان مرحوم
 و این سپه سالار از تربیت کودکان و پروردگان فردوس مکانی و جنت
 آشیانی جهانبانی و خلیفه الهی اند - و مطلب آنست که در ضمن احوال
 ایشان فتوحات خان خاندان مرحوم مذکور شود - و خاتمه سلاطین دهلی
 احوال این جهان گشایان است - و ختم باحوال خان خاندان مرحوم
 میشود - بنابراین تقدیم و تاخیر را متصدی گشته شروع در حالات سلاطین
 بنگاله می نماید *

ذکر سلاطین بنگاله

بر ارباب سیر و تواریخ پوشیده نماند - که ابتدای ظهور اسلام در بلاد
 بنگاله از ملک محمد بختیار که از کبار امرای سلطان قطب الدین
 ایبک بود - شد * و بعد از وی هم بعضی امرای سلاطین دهلی حکومت
 آنجا کردند - وقایع آنها در ضمن سلاطین دهلی مذکور خواهد شد - چون
 ملک فخر الدین که سلاحدار قدر خان حاکم بنگاله که از گماشتههای سلطان
 محمد تغلق شاه بود - قدر خان را نشسته اسم سلطنت بر خود اطلاق کرد -

بعد از سلطنت بنگاله جدا شد - و دست سلاطین دهلی بایشان فرسید -
 و ازین هم اسم سلطنت بر خود رانندند - از آن رهگذر ابتدا از ملک
 فخرالدین نموده شد - بیست و یک تن - مدت ملکشان یکصد و نود
 هشت سال از سنه احدی و اربعین و سبعمائه تا سنه تسع و عشرين
 و تسع مائه بوده - و در تاریخ مذکور گاه بتصرف جنت آشیانی جهانپانی
 درآمد - و گاه در تصرف دیگران بتقلب بوده - و از آن تاریخ تا امروز
 که سنه اربع و عشرين و الف هجری بوده باشد - که بهار دوات نورالدین
 محمد جهانگیر است - در حوزه تصرف منسوبان این سلسله است - که
 هفتاد چهار سال باشد *

ذکر سلطان فخرالدین

ملک فخرالدین بختیار سلاهدار قدر خان بود - ولی نعمت خود را
 کشته نام سلطنت بر خود اطلاق نمود - مخلص نام غلام خود را با لشکر
 آراسته باقصی بلاد بنگاله فرستاد - و با علی مبارک هارص - لشکر قدر خان
 جنگ کرده علی مبارک او را کشت - سلطان فخرالدین چون نو دولت
 بود - و اطمینان خاطری از امر نداشت - باین انتقام بر سر علی مبارک
 نتوانست رفت - آخر الامر علی مبارک خود را سلطان علاء الدین خطاب
 داده بر سر سلطان فخرالدین آمد - و در سنه احدی و اربعین و سبعمائه
 او را در جنگ زنده بدست آورده پیاسا (sic) رسانید - و حاکم در لکهنوتی
 گذاشت - و به بنگاله رفت - دوات سلطان فخرالدین دو سال و چند ماه *

ذکر سلطان علاء الدین

سلطان علاء الدین چون سلطان فخرالدین را بقتل آورد - و در لکهنوتی
 حاکم گذاشت - متوجه بنگاله شد - بعد از چند روز ملک حاجی الیاس علانی

که در لشکر لکهنوتی بود - لشکر را بخود یار ساخته سلطان علاء الدین را کشت - و خود دیار لکهنوتی و بنگاله در تصرف گرفت - و یکسال و چند ماه در حکومت بماند *

ذکر سلطان شمس الدین بیکوره^(۱)

حاجی الیاس که سلطان شمس الدین بیکوره لقب داشت - چون سلطان علاء الدین کشته شد - تمام لکهنوتی و بنگاله در ضبط آورد - و باتفاق امرا خود را سلطان شمس الدین خطاب داد - تا سیزده سال و چند ماه سلاطین دهلی متعرض احوال او نشدند - و او در کمال احتیال بسر برد - تا آنکه دهم شوال سنه اربع و خمسين و سبعمائه سلطان فیروز شاه ابن رجب از دهلی متوجه لکهنوتی گردید - و سلطان در قلعه اكداله متحصن شد - چون بحوالی قلعه رسید - سلطان شمس الدین بر آمده جنگ کرد - و باز بقلعه گریخت - و قیدان نامی که از جاج نگر آورده بود - بدست سلطان فیروز شاه افتاد - و بدلهای مراجعت نمود * در سنه خمس و خمسين و سبعمائه سلطان شمس الدین پیشکش لایق فرستاده از فیروز شاه معذرت خواست - سلطان فیروز شاه نیز التفات مملوک داشته خلام فاخر باو فرستاد * و در آخر سنه تسع و خمسين و سبعمائه ملک تاج الدین را با پیشکش بسیار بدلهای فرستاد - فیروز شاه نیز اسپان اعلی و فیل و تحف و هدایا مصحوب ملک سیف الدین شهنشاه فیل بجهت سلطان شمس الدین فرستاد - ملک تاج الدین و ملک سیف الدین نرسیده بودند - که سلطان شمس الدین فوت شد - حسب الامر ملک سیف الدین اسپان را بامرای بهار داده خود بدلهای آمد - مدت سلطنت سلطان شمس الدین شانزده سال و چند ماه *

(۱) در تاریخ فرشته می گویند که لقب سلطان شمس الدین - بهنکوره بوده ۱۲ مصحح *

ذکر سلطان سکندر شاه

چون سلطان شمس الدین در گذشت - امرا و سران لشکر روز سیوم فرزند بزرگ او را سکندر شاه خطاب دادند - و بر تخت سلطنت نشاندند - فرید عدل و احسان در داد - و در رماجوئی خاطر فیروز شاه کوشید - و پنج زنجیر فیل و اقسام تحف نفیس بخدمت فیروز شاه فرستاد - درین وقت سلطان فیروز متوجه تسخیر بنگاله بود - در سنه ستین و سبعمانه متوجه لکهنوی شد - چون به پندوه رسید - سلطان سکندر نیز بطریق پدر در حصار اكداله گریخت - و هر ساله پیشکش قبول نموده سلطان را باز گردانید - و هنوز سلطان فیروز شاه در اكداله بود - که سی و هفت زنجیر فیل با دیگر اجناس پیشکش فرستاد - و تمام عمر بعیش و عشرت گذرانید - ایام سلطنت او نه سال و چند ماه *

ذکر سلطان غیاث الدین

چون سکندر وفات یافت - امرا پسر او را سلطان غیاث الدین لقب داده جا نشین کردند - او نیز بدستور پدر همه عمر بعیش گذرانید - و در سنه خمس و سبعین و سبعمانه در گذشت - سلطنت او هفت سال و چند روز *

ذکر سلطان السلاطین

چون سلطان غیاث الدین نماند - امرا پسر او را سلطان السلاطین خطاب داده پادشاه کردند - پادشاه کریم حلیم عادل شجاع بود - و در سنه خمس و ثمانین و سبعمانه از خرابه دنیا بمعمور آباد عقبی شتافت - حکومت او ده سال *

ذکر سلطان شمس الدین ثانی

سلطان شمس الدین بن سلطان السلاطین بعد از پدر امرا او را سلطان شمس الدین لقب داده صاحب قاج و تخت کردند - رسوم و آداب پدر را مورعی داشته تمام عمر بعیش و عشرت گذراند - و در سنه ثمانین و سبعمائه رحلت نمود - سلطنت او سه سال و چند ماه است * راجه کانس چون سلطان شمس الدین وفات یافت - کانس نام زمین داری بر ممالک بنگاله استیلا یافت - چون الله تعالی شر او کفایت کرد - پسر او مسلمان شده بر تخت سلطنت جلوس نمود *

ذکر سلطان جلال الدین

چون کانس بمقر اصلی خود خرامید - پسر او بواسطه ریاست مسلمان شده نام خود سلطان جلال الدین نهاد - مردم در زمان او مرفه و آسوده بودند - در اواخر سنه اثنی عشر و ثمانمائه رحلت نمود - حکومت او هفتده سال بوده *

ذکر سلطان احمد بن سلطان جلال الدین

چون امر ناگزیر سلطان جلال الدین را دریافت - امرا او را خطاب سلطان احمد داده جانشین پدر ساختند - در ثلاثین و ثمانمائه از قید جسم خلاصی یافته بروحانیان پیوست - مدت حکومت او شانزده سال است *

ذکر ناصر الدین غلام

چون تخت ایالت از جلوس سلطان احمد بن سلطان جلال الدین خالی ماند - ناصر نام غلام او از روی جرات بر تخت نشست - و امرا

ناصر را بقتل آورده یکی از احفاد سلطان شمس الدین بیکره را بهم رسانیده
بر تخت نشانیده ناصر شاه خطاب دادند - سلطنت او هفت روز و بقولی
نیم روز *

ذکر ناصر شاه

چون ناصر غلام را بقتل آوردند - یکی از فرزندان سلطان شمس الدین
بیکره را بهم رسانیده بتخت سلطنت بر آوردند - و ناصر شاه خطاب دادند -
آخر در سنه اتعین و ستین و ثمانمائه دنیا را بجا گذاشت - سلطنت او
زیاده از سی و دو سال هلاکی نه بود *

ذکر باریک شاه

چون ناصر شاه وفات یافت - تخت سلطنت بر باریک شاه مسلم
داشتند - سکنه ولایت و شهر و سپاهی در زمان او بفرارغت بودند - و خود
نیز بعیش میگذرانید - تا طومار حیاتش در سنه تسع و سبعین و ثمانمائه
در فروردینند - هفتده سال در حکومت عمر صرف نموده بود *

ذکر یوسف شاه

یوسف شاه بعد باریک شاه بر مسند ایالت تکیه زد - بادشاه حلیم
کریم عالم باذل بود - در سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه مرحله پیمای
عالم فیستی گردید - هفت سال و شش ماه متصدی سلطنت بود *

ذکر سکندر شاه

چون یوسف شاه سفر آخرت گزید - امرا بی ملاحظه سکندر شاه را
بسلطنت برداشتند - چون استحقاق سلطنت نداشت - او را معزول نموده
فتح شاه را بسرداری گزیدند - دو روز و نیم کامرانی کرد *

ذکر فتح شاه

فتح شاه بعد از عزل سکندر بنجوز امرا بسروزی و سرداری نشست -
 مردی عاقل و دانشمند بود - امرای اصیل بزرگ را رعایت نمود - و برسم
 ملوک و سلاطین سابق عمل نمود - و در زمان او در عیش و عشرت بر روی
 مردم گشوده بود - چون در ولایت بنگاله رسم بوده که هر شب پنج هزار نایک
 بچوکی و بهره می آمدند - نوبتی خواجه سرای فتح شاه - نایکان را بمال
 فریفته - فتح شاه را بقتل آورد - و علی الصبح خود بر تخت نشست -
 و سلام نایکان گرفت - و این واقعه در سنه ست و تسعین و ثمانمائه
 سمت ظهور یافت - گویند مدتی در بنگاله چنین رسم شد - که هر که
 حاکم را کشته بر تخت می نشست - مردم مطیع و فرمان بردار او میشدند -
 حکومت فتح شاه هفت سال و پنج ماه *

ذکر باربک شاه خواجه سرای

باربک شاه خواجه سرای از بی سعادتى صاحب خود را کشته نام
 بادشاهی بر خود نهاد - هر جا خواجه سرای بود - درهم آورد -
 و مردم دود و پست را تربیت نمود - و روز بروز در قوت و شوکت افزود -
 امرا ملحق شده نوبتی گروه نایکان را موافق ساخته او را کشتند - مدت
 طغیان او دو ماه و نیم بیش نبود *

ذکر پرورش شاه

چون خواجه سرای ملقب بباربک شاه کشته شد - امرا پرورش شاه را
 بسرداری برداشتند - بادشاهی مشفق و کریم طبع بود - چون ظومار ایام

زندگانی او در تسع و سبعین و ثمانمائه طی شده باجل موعود در گذشت .
و بقولی نایکان چوکیدار او را کشتند - حکومت او سه سال بود *

ذکر محمود شاه

چون فیروز شاه مسافر راه عدم شد - امرا و اعیان محمود شاه را خطاب
فیروز شاهی دادند - و بتخت مملکت برآوردند - و او پادشاهی صاحب
خلق کریم طبع رحیم نهان بود - سیدی مظفر حبشی نام غلامی سردار
نایکان چوکیدار را بخود یار ساخته در شب محمود شاه را شهید کردند -
و خود را مظفر شاه خطاب داده علی الصباح تخت نشین شد -
سلطنت محمود شاه یکسال *

ذکر مظفر شاه حبشی

مظفر شاه حبشی چون از روی تقلب بتخت بر آمد - و جا نشین
سلاطین و بزرگان شد - تاریکی و ظلمت عالم را فرو گرفت - بغایت قتل
و بی باک بود - علما و صلحا را بدمو جبی بقتل رسانیدی - آخر علاء الدین
نام شخصی از ملازمان او سردار نایکان را با خود همراه کرده در شب
پانزده فجر نایک بحرم او در آمدند - و او را بقتل آوردند - و علی الصباح
بر تخت نشسته خود را سلطان علاء الدین خطاب داد - سلطنت مظفر شاه
حبشی سه سال و پنجمه *

ذکر سلطان علاء الدین

سلطان علاء الدین مردی عاقل دانا بود - امرا و اعیان را تربیت
نمود - و بندگان خاص خود را رعایت کرد - علما و صلحا را از اطراف
و اکناف ملک خود جمع آورده متوجه احوال ایشان شد - و هر سال از اعداء

بشصده پندوره بجهت زیارت مزار فیض الانوار شیخ عالم آمد - و مواضع متعدده بجهت خرچ لنگر آنجا تعیین نمود - و فایکان را از چوکی بر طرف کرد - و سالهای دراز با امر سلطنت پرداخت - و در اواخر سنه تسع و عشوین و تسعمائه باجل طبعی در گذشت - مدت سلطنت او هفت سال و چند ماه بوده *

ذکر نصیر شاه

چون سلطان علاء الدین در گذشت - امرا و سلاطین از هزده پسر او نصیر شاه را بسوداری برداشتند - و او برادران را اعتبار نموده شهریگی را آنچه پدر میداد - مضاعف داد - تا آنکه در تاریخ اثنین و ثلاثین و تسعمائه حضرت فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر بادشاه - سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر لودی را بقتل آورده تخت دهلی را متصرف گشت - امرا و اعیان افغان گریخته بسطان نصیر النجا آوردند - و بعد از چند روز سلطان محمود برادر سلطان ابراهیم نیز باو ملنجهی شد - و او همه را فراخور حالت رعایت نموده جاگیر داد - و دختر سلطان ابراهیم را در حبالة خود در آورد - و در سنه تسع و ثلاثین و تسعمائه بواسطه حصول نسبت اخلاص و محبت تعف نفیس مصحوب ملک مرجان خواجه سرای بسطان بهادر گجراتی فرستاد - مرجان در قلعه مندو سلطان بهادر گجراتی را ملازمت نمود - مرجان بخلعت خاص سلطانی سرافراز گشت - و بغیر ازین احوال بنگالیان در جائی بنظر نیامد که ثبت رود - مدت حکومت نصیر شاه یازده سال بود - بعد ازو در اندک مدت ولایت بنگاله بتصرف شیرخان افغان درآمد - چون حضرت جنت آشیانی همایون محمد بادشاه متعاقب شیرخان به بنگاله آمد - بعد از روزی چند جهانگیر قلی بیگ را بقتل آورده متصرف

شد - چنانچه در احوال خلیفه الهی مذکور خواهد شد - و بتقریب خان خانان مرحوم محمد بیوم خان پدر این سپه سالار که درین مصاف که جهانگیر قلی بیگ با شیر خان نمود - داد مردی داده - و در محل خود مذکور است - و مدتی محمد خان که از امرای سلیم خان بن شیر خان افغان بود - حکومت کرد - بعد از وپسرش خود را سلطان بهادر خطاب کرده لوای حکومت برافراخت - بعد ازیشان حکومت بهار و بنگاله بسایمان کرانی که از امرای سلیم خان بود - رسید - و او مدت (۱) حکومت باستقلال آنملک کرد - ولایت اودیسه را نیز متصرف گشت - اگرچه سکه و خطبه بنام خود نکرده بود - اما خود را حضرت اعلی میگفت - چون او در گذشت - بایزید پسرش قایم مقام او گشت - حکومت او بسیزده روز نرسید که بسعی خویشان او کشته شد - و حکومت دایود برادر او رسید - او نیز مدت دو سال حرکت المذبحی کرد * در سنه اثنین و ثمانین و تسعمائه دایود از خان خانان که سپه سالار لشکر خلیفه الهی بود شکست یافت - و بنگاله بالتام مسخر اولیای دولت قاهره گردید * و در سنه اربع و ثمانین و تسعمائه دایود بدست خانجهان که بعد از خان خانان به حکومت بنگاله اشتغال داشت - بقتل رسید - و تفصیل این احوال خلیفه الهی در طبقه سلاطین دهلی خواهد آمد - و بلاد بنگاله تا امروز که سنه اربع و عشرين و الف است - در تصرف سلاطین گورگاینه است - چون سلاطین ولایت بنگاله ملک بمالک حقیقی گذاشتند - و مالک علی الاطلاق تملیک سلسله گورگاینه نمود - الحال در احوال جمعی دیگر شروع میروند *

ذکر حکام جونپور که ارباب سیر و اخبار هندوستان ایشان را سلاطین شرفیه خوانند

حالات سلاطین شرقیه که در جونپور و آن حدود فرمان روا بودند -
و از کتب تاریخ معلوم شد - از ابتدا اربع و ثمانین و سبعمائه^(۱) الی سنه
احدی و ثمانین و ثمانمائه که نود و هفت سال و چند ماه باشد - و پنج نفر
بسלטنت پیش نداشتند *

ذکر سلطان الشرق

گویند که چون نوبت سلطنت سلطان محمود بن سلطان محمد بن
فیروز شاه رسید - خواجه سرای او ملک سرور نام را که سلطان محمد شاه
خطاب خواجه جهانی داده بود - سلطان الشرق خطاب داده بولایت
جونپور بمحکومت آن دیار فرستاد - سلطان محمود را چون استقلال نماید -
سلطان الشرق استقلال یافته متمرّدان پرگنه کول^(۲) و ایناره و کنبله^(۳)
و بهرایچ را گوشمال داده از جانب دهلی تا کول و راپری^(۴) و تا بهار
و پنه بعمل آورد - و پیشکش از دیار لکنهوتی گرفت - که چند سال بود -

(۱) از تاریخ فرشته و دیگر تواریخ معلوم می شود که ابتدای سلطنت این
طبقه از سنه ست و تسعین و سبعمائه الی انتهای سنه احدی و ثمانین و ثمانمائه
بوده است پس باین تقریب مدت سلطنت ایشان هشتاد و پنج سال بوده ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته کول را کولی نوشته ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته کنبله را کنبیله نوشته ۱۲ مصحح *

(۴) در تاریخ فرشته دابری مذکور است نه راپری ۱۲ مصحح *

نمیدادند - و در اثنین و ثمانماه ترک غارتگر اجل متاع زندگانی سلطان
الشرق بغارت برد - چون درگذشت شانزده سال (۱) حکومت کرده بود *

ذکر مبارک شاه

چون سلطان الشرق از میانه رفت - و کار سلطنت دهلی نیز پیش
از پیش مختل بود - ملک مبارک قرنفل که متبذی پسر خوانده ملک
الشرق بود - باتفاق امرا خود را مبارکشاه خطاب داد - و لوای سلطنت
بلند کرد - در جونپور و دیگر ولایات خطبه بنام او خواندند - چون خبر بملا
اقبال خان رسید - که سلطان الشرق فوت شد - و ملک مبارک - مبارکشاه
گردید - در ثلث و ثمانماه متوجه جونپور شد - در اثنای راه مفسدان
ایتاوه را تندیه بلوغ نمود - و بقذوق رسید - مبارک شاه نیز در برابر آمده -
چون آب گنگ درمیان دو لشکر حایل بود - دو ماه هردو لشکر در برابر
هم نشستند - و هیچ کدام جرأت از آب گذاشتن نداشتند - و جنگ نا کرده
بدیاری خود رفتند - چون بجونپور رسید - خبر بمبارکشاه آمد - که سلطان
محمود از گجرات برگشته بدیاری آمد - و ملا اقبال خان را با خود گرفته
متوجه قنوج شد - بمجرد این خبر شروع در استعداد لشکر نمود - اما اجل
امانش نداد - و در سنه اربع و ثمانماه رحلت نمود - یکسال و چند ماه
حاکم بود *

(۱) از قواریکه در تاریخ فرشته مذکور است مدت سلطنت سلطان الشرق
شش سال و چند ماه بوده واضح اقوال نیز همین است زیرا که در سنه ست
و تسعین و سبعمائه بر اورنگ شاهی نشست و در سنه اثنین و ثمانماه ودیعت
حیات نمود ۱۲ مصحح *

ذکر سلطان ابراهیم شرقی

سلطان ابراهیم شرقی بعد از فوت برادر مهتر بر تخت ایالت برآمد -
 و خود را سلطان ابراهیم خطاب داد - و طبقات انام مرقه الحال گشتند -
 و علما و بزرگان که از آشوب روزگار پریشان خاطر بودند - بجنونپور که دران ایام
 دارالامان بود - در آمدند - و جنونپور که دار السلطنت بود - دار العلم نیز
 شد - و چندین کتاب و رساله مثل حاشیه هندی و بحرالمواج و فتاوی
 ابراهیم شاهي و ارشاد و غیر ذلک بquam نامی او تصنیف نمودند - و در
 غرة ایام سلطنت بدفع سلطان محمود و ملو اقبال خان که خیال تسخیر
 در سر داشتند - مشغول شد - و بر کنار آب گنگ مقابل یکدیگر فرود آمدند -
 نفاق میانه سلطان محمود و ملو اقبال خان بجهت استقلال هر یک راه
 یافت - سلطان محمود ببهانه شکار بر آمده بسطان ابراهیم پیوست -
 سلطان ابراهیم از غایت غرور بر ادای حق نمک موقف نشد - و در دلجوئی
 و خدمتگاری تهارن و تساهل نمود - سلطان محمود آزرده خاطر شده خود را
 بقنوج رسانید - و امیرزاده هرلوی (۱) که از جانب مبارکشاه حاکم بود -
 از آنجا بر آورده قنوج بدست در آورد - و بعد وصول این خبر قنوج را باز
 گذاشته سلطان ابراهیم بجنونپور و ملو اقبال خان بدلهی رفتند - و از بعضی
 تواریخ بنظر رسیده که رفتن سلطان محمود پیش مبارکشاه بوده - و در همان
 ایام سلطان ابراهیم بسلطنت رسیده بود - و مبارک شاه ودیعت حیات
 سپرده - و الله اعلم * و در سنه سبع و ثمانمائه ملو اقبال خان باز آمده قنوج

(۱) در تاریخ فرشته می نویسد که حاکم قنوج را که دست نشاندۀ سلطان

ابراهیم شرقی بود و او را امیرزاده هرلوی می گفتند بجبر و قهر بیرون کرده آن بلده را
 متصرف شد ۱۲ مصحح *

را محاصره نمود - سلطان محمود با جمعی خاص خیلان متحصن گشته
 دادِ مردی داد - و ملو اقبال خان خایب و خاسر معاودت نموده بدلهلی
 رفت - چون ملو اقبال خان در سنه ثمانمائۀ در نواحی اجودهن بدست
 خضر خان کشته گشت - سلطان محمود - ملک محمود را در قنوج گذاشته
 بدلهلی آمده بر سرور آبی کرام تکیه زد - سلطان ابراهیم فرصت غنیمت
 دانسته در سنه تسع و ثمانمائۀ عازم تسخیر قنوج گردید - سلطان محمود نیز
 با لشکری از دهلی بر آمد - هردو لشکر در کنار آب گنگ فرود آمدند -
 و جنگ نا کرده بدستوری که ذکر رفت بولایت خود رفتند - سلطان
 محمود چون بدلهلی آمد - امرا را رخصت داده بجایگیرها فرستاد -
 سلطان ابراهیم دیگر باره آمده قنوج را محاصره نمود - و بعد از چهار ماه
 ملک محمود امان طلبیده - قنوج را باختیار خان سپرده عازم فتح
 دهلی گردید - در اثنای راه قاتار خان بن سارنگخان و ملک مرحبای
 علام ملو اقبال خان از دهلی آمده ملحق شدند - سلطان ابراهیم قوت
 یافته متوجه سنبل گشت - چون بسنبل رسید - اسد خان لودی سنبل را
 گذاشته گریخت - سنبل را بتاتار خان داده بصوب دهلی شتافت -
 و قصبه بون را مفتوح ساخته بملک مرحبا حواله نمود - چون بکنار آب
 چون رسید - خبر آوردند - که سلطان مظفر گجراتی بمالوه رسیده و بمدد
 و کومک سلطان می آید - سلطان ابراهیم عنان تهور از دست داده بجونپور
 رفت - سلطان محمود سنبل را بدستور سابق باسد خان لودی داده
 بحضرت دهلی رفت * و در احدی و ثلثین و ثمانمائۀ سلطان ابراهیم بر سر
 قلعه بیانه آمد - و خضر خان درینوقت بسلطنت دهلی اشتغال داشت -
 بدفع او آمد - گرگ آشتی نموده سلطان ابراهیم بجونپور و خضر خان
 بدلهلی مراجعت نمودند * و در سنه سبع و ثلثین و ثمانمائۀ داعیه تسخیر

کالپی در خاطر سلطان ابراهیم گذشت - سلطان هوشنگ غوزی نیز باین اراده متوجه شد - چون هردو بادشاه قریب به یکدیگر رسیدند - مفهیدان خبر رسانیدند - که مبارکشاه بن خضر خان بقصد تسخیر جونپور عازم گشته - سلطان ابراهیم بالضرورت عازم جونپور شد - سلطان هوشنگ کالپی را بی جنگ بدست آورده خطبه خواند - و بمذو مراجعت نمود - و در سنه اربعین و ثمانمائمه مانند - سلطنت او چهل سال و چند روز بود *

ذکر سلطان محمود بن سلطان ابراهیم شرقی

چون پدر سلطان محمود ودیعت حیات سپرد - چون او برادر مهتر بود قایم مقام پدر گشت - مملکت جونپور را رواج و رونق دیکر پدید آمد - و در سنه سبع و اربعین و ثمانمائمه ایلچی و تحف و پیشکش نزد سلطان محمود خلجی فرستاده پیغام داد - که نصیر خان ولد قادر خان قابض کالپی پا از جاده شریعت غرا بیرون نهاده ارتداد پیش گرفته - و قصبه شاهپور را خراب ساخته زنان مسلمه را بکافران سپرده - و مسلمانان را جلائی وطن نموده - چون از زمان هوشنگ اِیَّ یَوْمًا هَذَا - سلسله محبت و مودت بَيْنَ الْجَانِبَيْنِ استحكام پذیرفته - لازم بود که این معنی را بر ضمیر حق پذیر مکشوف سازد - اگر رخصت شود او را تنبیه نماید - و شعار دین محمدی دران دیار رایج گرداند * سلطان محمود در جواب نوشت - که تادیب کفره بر سلطان اسلام واجبست - اگر افواج قاهره بتادیب مفسدان میوات نمیرفت - اینجانب بدفع او عازم میشد - اکنون که ایشان اراده نموده اند - مبارک باشد * چون ایلچی بجونپور رسید - سلطان محمود شرقی خوشحال شد - بیست و نه زنجیر نیل برسم تحفه بسطان محمود خلجی فرستاد - و متوجه کالپی شد - نصیر خان بر این معنی اطلاع حاصل نموده عرضه بسطان